



درس بزرگ در پیکرهای ماهی دم طلا

ماهی دم طلا حسابی ترسیده بود اما جرأتش را از دست نداد و با خودش گفت: به جای گریه و زاری باید کاری کنم. بعد هم با باله‌های کوچکش شروع به قلقلک دادن گلوی کوسه کرد. یک ضربه کوچولو اینجا، یک ضربه آنجا، یک قلقلک سمت راست گلوی کوسه و یک ضربه هم سمت چپ. خلاصه اینقدر در گلوی کوسه بالا و پایین رفت و قلقلکش داد که کوسه مجبور شد سرفه بلندی بکند. این سرفه بلند باعث شد ماهی دم طلا با شتاب از گلوی کوسه به بیرون پرتاب شود. ماهی دم طلا باور نمی‌کرد از دست کوسه نجات پیدا کرده است. باله‌هایش زخمی شده و خسته و گرسنه بود. نای شنا کردن نداشت ولی با این حال همه توانش را جمع کرد. آنقدر سریع شنا کرد که فرصت حرف زدن با لاک‌پشت دانا و خرچنگ پیر را هم پیدا نکرد ولی آنها که دیدند ماهی دم طلا دارد به خانه برمی‌گردد، خوشحال شدند و برایش دست تکان دادند.

وقتی دم طلا به نزدیکی مدرسه رسید، دید همه ماهی کوچولوها دور مادرش که از غصه و ناراحتی دوری ماهی دم طلا غش کرده بود، جمع شده‌اند. ماهی دم طلا خیلی از رفتارشان پشیمان شد و از آن روز به بعد دیگر حتی یک روز مدرسه را هم از دست نداد. حالا دیگر می‌دانست که برای ماجراجویی باید صبر کند تا بزرگ شود و وقتش برسد. حالا خوب می‌دانست که برای ماهی کوچولویی مثل او، بودن کنار یک معلم سختگیر، هزار بار بهتر از یک ماجراجویی خطرناک است. ماهی دم طلا هنوز هم گاهی شب‌ها کابوس کوسه را می‌بیند و مادرش محکم او را در آغوش می‌گیرد تا ترسد و بفهمد خانه، امن‌ترین جای دنیا است.

سؤال‌های تکراری شماها جواب بدهم. باید ماجراجویی کنم. باید یک عالمه چیزهای جدید یاد بگیرم. همین‌طور که داشت با شتاب شنا می‌کرد ناگهان موج بزرگی از آب به سمتش آمد و چیزی دورش چرخید. ماهی دم طلا ترسیده بود و نمی‌دانست اطرافش چه خبر است. یکدفعه یک دهان سیاه و بزرگ را دید که باز شده بود و داخل دهان هم هفت ردیف دندان تیز دیده می‌شد. ماهی کوچولو از ترس نفسش بند آمده بود. با خودش گفت: ای وای بیچاره شدم، کاش حرف لاک‌پشت و خرچنگ را گوش داده بودم و الان توی مدرسه بودم، حتی اگر مجبور بودم سخت‌ترین درس‌ها را بخوانم. حالا چکار کنم؟ خدایا کمک کن. من مادرم را می‌خواهم.... اما دیگر دیر شده بود و پشیمانی سودی نداشت.

کوسه بزرگ دریاها که خوراک خوشمزه‌ای گیر آورده بود، دهانش را بیشتر باز کرد و گفت: یام... ماهی دم طلای قصه ما داخل دهان کوسه رفته بود و دیگر راه فراری نداشت. با خودش گفت: یعنی همه چیز تمام شد؟ یعنی کوسه مرا خورد؟ با وجودی که خیلی ترسیده بود، به خودش آمد و یاد معلمش افتاد که می‌گفت در شرایط سخت آرام باشی و دنبال راه چاره بگردی. پس اول باید خودش را در دهان کوسه ننگ می‌داشت. تمام توانش را به کار گرفت تا از گلوی کوسه پایین نرود. حجم بالایی از آب و ماهی‌های دیگر از کنار ماهی دم طلا رد می‌شدند و سمت شکم کوسه می‌رفتند ولی او محکم به گلوی کوسه چسبید تا پایین‌تر نرود و بتواند راه نجاتی پیدا کند.

داشت خانه‌اش را تعمیر می‌کرد. لاک‌پشت دست از کار کشید و پرسید: ماهی دم طلای کوچولو، تنهایی کجا می‌روی؟ تو الان باید مثل همه ماهی‌های کوچولوی دیگر در مدرسه باشی. فکر نمی‌کنی همین حالا همه نگران تو شده‌اند؟ سریع برگرد به خانه.

ماهی دم طلا داد زد: وای چقدر سؤال می‌کنی. مدرسه و معلم برای من خسته‌کننده است، دیگر نمی‌خواهم به مدرسه بروم. تصمیم گرفتم کمی تفریح کنم و با ماجراجویی همه چیز را یاد بگیرم، هیچ نیازی هم به مدرسه ندارم.

لاک‌پشت دانا گفت: ماجراجویی برای ماهی کوچولویی مثل تو می‌تواند بسیار خطرناک باشد. بهتر است به خانه برگردی تا شکار کوسه‌ها و نهنگ‌ها نشوی. این مسیر پر از شکارچی است که منتظرند ماهی کوچولویی مثل تو را یک لقمه کنند. تو نمی‌توانی از دست آنها فرار کنی پس از همین راهی که آمده‌ای برگرد به خانه. ولی باز هم ماهی دم طلا اهمیتی نداد و سریع و سریع‌تر شنا کرد، آنقدر سریع که وقتی ماهی پف کرده که میان جلبک‌ها جا خوش کرده بود صدایش زد، اصلاً سرش را برنگرداند و به راهش ادامه داد. با خودش گفت: وقت ندارم به

میترا جلیلی - مترجم / روزی روزگاری در دریاها دور یک ماهی کوچولوی بازیگوش زندگی می‌کرد که هیچ دل خوشی از مدرسه نداشت و دائم دلش می‌خواست بازی کند. ماهی دم طلا همیشه غر می‌زد و می‌گفت: مدرسه خسته‌کننده است. معلم سختگیر است و به من اجازه نمی‌دهد به اندازه کافی بازی کنم، ولی هر بار مادرش با او حرف می‌زد و قانعش می‌کرد که اگر دلش می‌خواهد در آینده زندگی خوبی داشته باشد، حتماً باید به مدرسه برود و خوب درس بخواند. ماهی دم طلای بازیگوش بالاخره یک روز چشمانش برقی زد و تصمیم خطرناکی گرفت. با خودش گفت به جای رفتن به مدرسه، به ماجراجویی در اعماق دریا می‌روم و یک عالمه چیزهای جدید یاد می‌گیرم، هیچ نیازی هم به مدرسه ندارم. وقتی داشت شنا می‌کرد و از مدرسه دور و دورتر می‌شد، با خرچنگ پیر روبه‌رو شد که داشت چرت می‌زد. خرچنگ زیرچشمی نگاهی به ماهی دم طلا کرد و گفت: تنهایی با این عجله کجا می‌روی ماهی کوچولو؟

ماهی دم طلا جواب داد: می‌خواهم در اعماق دریا ماجراجویی کنم، هیچ نیازی هم به مدرسه و سختگیری‌های آن ندارم. خرچنگ با تعجب به ماهی نگاه کرد و گفت: تو هنوز خیلی برای ماجراجویی کوچولو هستی و این مسیر هم خطرناک است، بهتر است به مدرسه برگردی و پدر و مادرت را بیشتر از این نگران نکنی. مطمئناً الان همه دارند دنبال تو می‌گردند. برگرد به خانه. اما ماهی کوچولو گوشش به این حرف‌ها بدهکار نبود. به او توجهی نکرد و به شنا کردن در اعماق دریا ادامه داد تا اینکه با لاک‌پشت دانا روبه‌رو شد. لاک‌پشت



زنگ تفریح



نقاط را به هم متصل کن و نقاشی بکش



میتونی دزد دریایی رو به گنج برسونی؟

آشپز کوچولو

تست تخم‌مرغ پنییری



اگر به آشپزی علاقه دارید می‌توانید با دستورهای آشپزی آسان شروع کنید ولی حتماً از بزرگترها کمک بگیرید. یکی از این غذاهای ساده، تست تخم‌مرغ پنییری است که درست کردن آن فقط ۲۰ دقیقه طول می‌کشد.

برای این غذای خوشمزه و آسان به زامبون، کره، تعدادی نان تست، ۴ تخم‌مرغ، پنیر پارمسان و نمک و فلفل احتیاج دارید. از بزرگترها بخواهید زامبون‌ها را به مدت ۵ دقیقه تفت دهند تا کمی برشته شوند (در صورتی که اجازه دادند، خودتان زامبون‌ها را تفت دهید). بعد آنها را کنار بگذارید تا خنک شوند. حالا نان‌ها را قالب بزنید و با کره ذوب شده کمی چرب کنید و داخل ماهی‌تابه با شعله کم بگذارید تا یک طرف آن طلایی شود. سپس نان را پشت و رو کنید و تخم‌مرغ را داخل قسمتی از نان که قالب زده‌اید، بشکنید و روی آن پنیر پارمسان بریزید. وقتی زرده سفت‌تر شد و تخم‌مرغ پخت، غذای شما آماده است. حالا زامبون‌ها را روی نان بریزید و نوش‌جان کنید. (اگر اجازه ندارید سراغ گاز بروید، می‌توانید در قالب زدن زامبون و نان و همچنین تزئین غذا به مادرتان کمک کنید و بقیه کارها را به او بسپارید.)

کاردستی

پی‌پاهم جغد بسازیم



جغد یکی از پرندگانی است که باهوش است. صدای هوهوی آن در دل شب هرچند برای برخی ترسناک است ولی خیلی‌ها هم این صدا را دوست دارند و شاید هم برایشان خالی از لطف نباشد که این پرندگانه پررمز و راز را در خانه خود داشته باشند. از آنجا که این پرندگانه جزو حیوانات خانگی معمول نیست، اگر شما هم از این پرندگانه چشم‌درشت که با نگاهی مشکوک همه جا را نگاه می‌کند خوشتان می‌آید، می‌توانید با ساده‌ترین امکانات یک کاردستی جغد بسازید و اوقاتان را با آن تزئین کنید.

برای ساخت این کاردستی به تعدادی کاغذ رنگی در رنگ‌های مختلف، کاغذ سفید، الگوی بدن جغد، الگوی چشم، قیچی، ماژیک مشکی، نی کوچک آرمیوه و چسب نیاز دارید. ابتدا باید الگوها را روی کاغذهای رنگی بکشید و آنها را با قیچی جدا کرده و کنار بگذارید. چشم‌های جغد را هم روی کاغذ سفید بکشید و داخل آن را با ماژیک سیاه پر کنید تا بتوانید سیاهی چشم جغد را نمایش دهید. حالا نوبت به بدن جغد می‌رسد. بدن را روی نی بچسبانید و شکم، دماغ و چشم‌ها را روی بدن در جاهای مناسب قرار دهید و چسب بزنید. فقط مراقب باشید چسب از گوشه و کنار کار بیرون نرزد تا کاردستی شما تمیز از کار دربیاید. حالا کاردستی را کنار بگذارید تا چسب خشک شود. جغد رنگی زیبا را در گوشه‌ای از اوقاتان قرار دهید و از آن لذت ببرید.